



بخش چهارم

پژوهشی در فن پارچه بافی

دوران قاجاریه در ایران



عصر سلطنت

ناصرالدین شاه، عصر تاریک و شرم‌آوری از تاریخ ایران است. عصری است مملو از ظلم، ستم، خیانت و دوره‌های است آکنده از جهل و بی‌خبری. توده‌های وسیع مردم بی‌سواد و نادان بودند که شاه و درباریان از این بی‌سوادی و جهل حداکثر استفاده را می‌بردند. میر غضب‌های شاه آماده بودند تا هر زمان که او فرمان دهد جان انسان‌هایی را بگیرند و اجساد آنها را برای عبرت دیگران در ابتدای یکی از دروازه‌های شهر بیاویزند.



ناصرالدین شاه در میان درباریان متملق و چابلوس و فاسد محصور بود. کار چابلوسی برای این پادشاه به حدی رسیده بود که شمس‌الشعرا در روزهای عید، در قصیده‌ای که برای شاه می‌خواند، ادعا می‌کرد خورشید و سیارات که اطراف زمین می‌چرخند و هر یک مدار خود را طی می‌نمایند؛ از قدرت ناصرالدین شاه است و خورشید، بدون اجازه شاه، سر از خاور بر نمی‌آورد! ظلمت شب به خواست این شاه است که رعایا آرمیده بوده و به دعاگوئی ذات هاینونی مشغول باشند. گندم برای نان فقرا به امر شاه می‌روید، هر کسی نان می‌خورد، آب می‌نوشد و در نفس کشیدن آزادی مطلق دارد، مکلف است تمام امور دنیوی و اخروی را کنار گذاشته در بقای عمر و طول سلطنت این سلطان عادل به دعاگوئی اشتغال ورزد (ناصرالدین شاه قاجار - نوشته محمود حکیمی - صفحه ۱۲)

جلوس ناصرالدین شاه

محمدشاه در ششم ماه شوال ۱۲۶۴ در تهران وفات نمود. انگلیسی‌ها به‌وسیله دکتر معالج او اطلاع داشتند که شاه بیش از چند ساعت دیگر زنده نیست لذا به وسیله قاصد مخصوص خود جریان را به تبریز نوشتند وقتی که خبر را به ناصرالدین شاه (ناصرالدین میرزا) داده شد؛ هنوز از دربار تهران خبری نرسیده بود و چند ساعت بعد خبر فوت شاه رسید.

ناصرالدین شاه در ۱۹ شوال حرکت نموده، وارد تهران شد و روز ۱۲ ذی‌قعدة در تهران بر تخت سلطنت نشست و حاجی میرزا آقاسی که در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود در ذی‌حجه همین سال عازم عتبات شد. البته پس از مرگ شاه، انتظار می‌رفت که راه‌ها ناامن شده و اغتشاشات در اطراف شروع شود.

در این زمان نیز فتنه و آشوب تقریباً در تمام کشور پدیدار شد اما همراه شاه شخصی مدبر، مجرب و با عزم و صاحب نفوذی به تهران آمده بود که می‌توانست تمام اغتشاشات و بی‌نظمی‌ها را اصلاح نماید؛ آن شخص برجسته "میرزا تقی‌خان امیر کبیر یا امیر نظام فراهانی" بود که در روز جلوس شاه به عنوان "صدارت عظمی" برگزیده شد.

در همان سال جلوس، موضوع اختلاف سرحدات میان دولت‌های ایران و عثمانی پیش آمد. این موضوع یکی از مسائل حساسی است که سالیان طولانی میان ایران و عثمانی به‌وجود آمد. در آن مقطع زمانی اختلاف در مورد تعیین حدود و نواحی شط‌العرب پیش آمد و قرار شد میرزا جعفرخان مشیرالدوله از جانب دولت ایران





میرزاقی خان امیر کبیر با پوشیدن لباس ترمه و البسه‌های ایرانی کلیه درباریان و سران مملکت و شاه را تشویق به صرف این نوع پارچه و لباس‌های زربفت ایرانی و به کار بردن نخ‌های گلابتون و تزئین لباس سربازان و مستحفظین درباری و مصرف پرده‌های مخمل بافت ایران و به کارگیری ملیله دوزی به روی پرده‌های مخمل و پرده‌های حریر بافت ایران که همگی به طور برجسته و گل و بوته بودند؛ می‌نمود.



تصویر امیر کبیر ملبس به ترمه ایران جهت نمایش پارچه‌های ایرانی

مأمور اصلاح این موضوع شود و نمایندگان روس و انگلیس نیز در تصمیم حضور داشتند. متعاقب این امر به وسیله ایادی دربار، بر علیه میرزا تقی خان امیرنظام شورش برپا شد و عده ای هم از دسته‌های قشون در آن شرکت نمودند ولی با یک عزم قابل تحسین، غائله به زودی برطرف شد. دسته بابیه نیز در این زمان ساکت نبودند به طوری که در یزد، مشهد، فارس و مازندران شروع به اغتشاش نمودند. این فتنه‌ها و آشوب‌ها مدت‌ها به طول انجامید تا دولت ایران توانست آنها را خاموش سازد. خوشبختی ملت ایران در آن زمان، حضور شخصی مانند میرزا تقی خان امیر نظام در رأس امور بود که این شخص با تجربه‌ای راسخ و با متانت مخصوص که در نهاد او بود، تمام امنیت را به طور کامل در تمام ایران برقرار نمود. سرکشان و فتنه جویان را به کلی قلع و قمع کرد و در همان حال امور مالی مملکت را اصلاح و قشون را منظم و دستگاه دولت را مرتب نمود، همچنین تمام نواحی و اطراف دور دست مملکت را با مرکز حکومت مربوط ساخت.

السلطنه جهت رفع مزاحمان راهی سرخس شد. رضا قلی خان الله باشی مأمور سفارت خوارزم شد. در این سال روزنامه‌های دولتی، حاوی اخبار داخله و خارجه از طبع خارج شد. قراولخانه در هر نقطه تهران ساخته شد و امر شد در سایر شهرها نیز قراول خانه بسازند. مقرر شد ماهی دو مرتبه یکی در اول و دیگری در پانزدهم هر ماه چاپخانه به آذربایجان، فارس، گیلان، مازندران، کرمان، خراسان، استرآباد و کرمانشاهان برود و مراجعت کند. شفیع خان آجودان‌باشی، مأمور مصلحت‌گذاری و مقیم لندن شد. میرزا حسن خان (مشیرالدوله) و سپه سالار اعظم مأمور کار پردازی بمبئی شد. کارخانه چینی‌سازی در تهران و کارخانه بلورسازی در قم دایر گردید. مقتول دوزی در لباس اهل نظام معمول شد. شال چوخای مازندران به نحوی تکمیل شد که مناسب البسه سربازی بود، میرزا زین العابدین خان تبریزی مأمور تعدیل مالیات گیلان و فومن شد و حسن خان یوزباشی مأمور اردبیل و مشکین، یک فوج سرباز جدید می‌گیرد. همچنین حسن علی خان سرهنگ از گروس یک فوج سرباز گرفت ابله کوبیدن اطفال معمول شد، شال کرمانی به طوری ترقی کرد شد که جای شال کشمیری را گرفت و ...

هر انسان وطن پرست و با غیرت وقتی که مدت صدارت امیر کبیر را مورد توجه قرار می‌دهد، روحش شاد و قلبش از خوشحالی در درون سینه می‌تپد و احساس افتخار می‌کند اما زمانی که دوران صدارت وی به پایان می‌رسد، به زمین و زمان نفرین می‌کند، افسرده می‌شود، از درون دل آه می‌کشد و همراه این آه سوزناک، قلبش منجمد می‌گردد و به مسببین اصلی قتل امیر کبیر که ملتی را به ماتم نشانند، لعنت می‌فرستند. بلی چنین بود سیاست جاهلانه سلسله قاجاریه که به تحریک اعمال اجنبی با هر سیاستمدار ایران دوست و ملت خواه که وارد عرصه می‌شد، به مقابله می‌پرداخت.

ایرانیان نباید این دو مرد غیرت مند و بزرگوار یعنی مرحوم قائم مقام و دیگری میرزا تقی خان امیر نظام است را فراموش نمایند زیرا این دو مرد بزرگوار از جانب خداوند متعال برای نجات ملت ایران مأمور بودند؛ افسوس و هزار افسوس که دست غدار داخلی به تحریک و دسایس خارجی، زندگی آنان را به اتمام رساندند. به عقیده نگارنده در تاریخ ششصد ساله اخیر کشور ایران، مردی به بزرگواری میرزا تقی خان امیرنظام وجود نداشته است و برای نمونه به پاره ای از اقدامات، خدمات و اطلاعات او اشاره می‌شود. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - دکتر محمد محمود - صفحه ۵۹۴)

مرحوم اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۶۷ به اغلب آنها اشاره کرده است: حسام

پرده‌های مخمل و پرده‌های حریر بافت ایران که همگی به طور برجسته و گل و بوته بودند؛ می‌نمود. وی صنعت پارچه بافی ایران را احیاء نمود و تولیدکنندگان را به پارچه بافی تشویق نمود.

نشانه مدیریت و علاقه به صنعت و کارآفرینی در مردم از منویات این وزیر باکفایت بود. وی از تجار خواست از آوردن پارچه های ماهوت و فاستونی به ایران خودداری نمایند که این امر باعث ناراحتی تولیدکنندگان و واردکنندگان روسی و انگلیسی گردید و آنها به دیسسه و مکر و حیله برای تحریک آماده کرد ضمناً با نظارت کامل و تشویق تولید کننده به بهترین وجه ممکن در بافت پارچه ها و مراقبت آنها را برای رقابت با پارچه‌های خارجی آماده نمود. در زمان وی، شکر مازندران مانند شکر هندوستان تصفیه شد و مصرف داخلی را تأمین نمود، در خراسان تفنگچی و مستحفظ برقرار گردید. زراعت خراسان سر و سامان گرفت. در قزوین جهت جلوگیری از سیل به امر دولت سدی جدید بسته شد. قشون ایرانی بسیار ترقی کرد و منظم شد و قشونی لایق برای نظم حدود گرگان و استرآباد و خراسان و دفع فتنه به همان حدود فرستاده شد و تمام حدود ایران در شرق و غیره منظم و مصفا گردید. مدرسه دارالفنون ساخته شد، معلمین خارجی برای علوم جدید و اکتشافات تازه از کشورهای اروپایی به ایران آمدند و ... ایران با داشتن مردی عالم و بصیری که تاریخ نظیر آن را کمتر نشان داده است، مسیر سعادت و ترقی را پیش گرفت اما دشمنان ایران قبل از آنکه شاه ایران به پایتخت برسد مدعی صدرات را آماده کرده بودند. این مدعی "میرزا آقاخان نوری" بود.

شخصیت امیر کبیر

میرزا تقی خان از برکت هوش و استعداد شخصی خود توانست در شروع کار به معیت خسرو میرزا برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف، راه سن پترزبورگ





پس از میرزا تقی خان، زمانی که میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) به صدارت رسید، اقدامات اصلاحی و مهم امیرکبیر، متوقف شد، عمال و کارگزارانی که از طرف امیر منصوب شده بودند جملگی معزول و به جای آنها آشنایان و بستگان اعتمادالدوله به کار گمارده شدند و مستمری‌های مفت خوران! بار دیگر برقرار شد.

پیش گرفت، علاوه بر این وی برای حل اختلاف مرزی بین ایران و عثمانی به اراض الروم رفت. میرزا تقی خان پس از آوردن ناصرالدین شاه به تهران برای تحکیم موفقیت او به اصلاح خرابی‌ها و سرکوبی گردنکشان همت گماشت.

سالار پسر الهیارخان آصف الدوله، صدراعظم فتحعلی شاه از اواخر سلطنت محمدشاه به کمک عده‌ای از متنفذین خراسان طغیان کرده بود. امیرکبیر، سلطان مراد میرزای قاجار را مامور قلع و قمع سالار نمود و او پس از سه سال کشمکش سالار را به قتل رسانید و به این ترتیب غائله پایان یافت. در دوره ناصرالدین شاه به همت و کاردانی امیرکبیر سران فتنه باب سرکوب شدند و شخص باب، تیرباران شد. پس از کشته شدن وی، میان پیروان او بر سر جانشینی باب اختلافاتی ظهور کرد و سرانجام بهاء‌اله پیروز شد.

اقدامات خیرخواهانه امیر، متضمن مصالح اکثریت مردم ایران بود و با منافع اقلیت حاکم سازگاری نداشت به همین مناسبت، شاهزادگان، اعیان، نجبا و روحانیون درباری که حقوق و مستمری آنها قطع شده بود زبان به اعتراض گشودند و سردسته مخالفان مادر ناصرالدین شاه یعنی "مه‌دعلیا" بود. گرچه امیرکبیر داماد وی بود ولی چون امیرکبیر مانع بسیاری از اقدامات بی‌اساس و بلهوسانه او شده بود به همین علت وی می‌کوشید که میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر، را به جای امیرکبیر بنشانند. ناصرالدین شاه با وجود جوانی، مدتی در مقابل دسایس دشمنان و تحریکات مادر خود پایداری کرد. از اواخر سال ۱۲۶۷ کم‌کم در نتیجه بعضی از اشتباهات سیاسی امیر، سوء ظن شاه نسبت به وی فزونی گرفت یکی از اشتباهات امیر این بود که برخلاف امر شاه که یکی از برادران خود را به حکومت قم فرستاده بود، وی را به تهران فراخواند اما شاه برای بار دوم او را به حکومت قم روانه کرد در نتیجه این اشتباهات، شاه از امیر سخت مکدر گردید و او را به حکومت کاشان منصوب کرد در خلال این احوال سفیر بی‌تدبیر روسیه

به نفع امیر اقداماتی کرد که کاملاً به زیان مردم تمام شد و شاه سرانجام تصمیم گرفت که او را به باغ فین کاشان بفرستد و در ربیع الاول سال ۱۲۶۸ این مرد ایران‌دوست، متعهد، مردمی و فدائی ملک و میهن بدون کمترین اظهار عجز، شجاعانه در راه سعادت ایران جان سپرد.

اگر این وزیر باغیرت مدت ۲۰ سال در مقام خود باقی مانده بود می‌توانست مردان شرافتمند و وفاداری را تربیت کند که لیاقت جانشینی او را داشته باشند ... قتل امیر نظام برای ایران مصیبتی بود، زیرا مانع ترقی و پیشرفت‌هایی که به زحمت و بارنج و محنت به آن نایل آمده بود را گرفت (تاریخ اجتماعی ایران - مرتضی راوندی - صفحه ۵۰۷)

هزلتین، ضمن بحث در پیرامون ممالک محروسه ایران، گاه‌گاه به طرز حکومت ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد: در جریان قرن ۱۸ میلادی، تمام شئون اجتماعی و سیاسی ایران مورد توجه اروپائیان قرار گرفته بود (سران خانواده‌ها با ابراز نفرت، نشریات بی‌ملاحظه و بیرحم مجله جنتلنن را با صدای بلند برای اعضای خانواده قرائت می‌کردند. رئیس خانواده برای اعضای خانواده، مثلاً خبر راجع به حاکم یاغی شیراز را می‌خواند که زوجه‌هایش را بی‌حرمت کرده‌اند و پسرانش و پنجاه تن از بستگانش را در مقابل چشمانش سر بریده‌اند، سپس یک چشم خودش را هم کور کرده و نزد شاه به قارص فرستاده بودند و در هر شهری که از آنجا می‌گذشتند یک قطعه از گوشت بدن او را می‌بریدند. ایران در این زمان به‌صورت یک کشور عجیب و غریب به مردم معرفی شده بود که در آنجا پادشاهان مستبد با نهایت وحشیگری لجام گسیخته بر رعایا سلطنت می‌کردند. هدایت می‌نویسد: در زمان محمدشاه چند نفر از اعیان برای تحصیل به اروپا رفته بودند و ضرورت ایجاد مدرسه در مرکز محسوس شده بود. عباس میرزا معلمین انگلیسی و بعد فرانسوی برای تعلیمات نظامی دعوت کرده بود و جان داود خان مسیحی را به اتریش فرستادند. در زمان ناصرالدین شاه، مدرسه دارالفنون در ارگ بنا شد. معلمین را میرزا محمدعلی خان وزیر امور خارجه در پیشگاه هاپونی برده معرفی کرد و چون معلمین از خارج بودند، مدرسه را تابع آن وزارتخانه می‌پنداشتند... در سال ۱۲۷۵، ۴۲ نفر از جوانان به پاریس برای تحصیل اعزام شدند که در علوم و صنایع تحصیل کنند

صدارت میرزا آقاخان نوری

پس از میرزا تقی خان، زمانی که میرزا آقاخان نوری

(اعتمادالدوله) به صدارت رسید، اقدامات اصلاحی و مهم امیرکبیر، متوقف شد، عمال و کارگزارانی که از طرف امیر منصوب شده بودند جملگی معزول و به جای آنها آشنایان و بستگان اعتمادالدوله به کار گمارده شدند و مستمری‌های مفت خوران! بار دیگر برقرار شد. دوران صدارت اعتمادالدوله از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۶ به‌طول انجامید. در این سال‌ها میان دولت عثمانی و انگلیس با دولت روسیه جنگ بود و هر سه دولت می‌خواستند که ایران را در صف متحدین خود وارد کنند. ولی هیأت حاکم ایران به‌علت بی‌خبری از این اختلافات سودی نبردند. اعتماد الدوله که سال‌ها به طرفداری از سیاست انگلستان شهرت یافته بود. یکباره بر سر مسائل جزئی تغییر سیاست داد و نامه شدیدالحنی به سفیر انگلیسی نوشت. وی در ربیع الاول سال ۱۲۷۲ پایتخت را ترک گفت و مساعی سفیر فرانسه در راه حل اختلافات به جایی نرسید. در همین دوره بر اثر استمداد محمد یوسف حسام السلطنه والی خراسان به سوی هرات لشکر کشید و با وجود تهدیدات دولت انگلیس در صفر ۱۲۷۳، هرات که یکی از مهم‌ترین معابر هندوستان بود، به تصرف دولت ایران درآمد. اعتماد الدوله که از دشمنی انگلیس سخت بیمناک بود، برای تجدید مناسبات سیاسی ایران با انگلستان به تکاپو افتاد و فرخ‌خان امین الدوله کاشانی را نخست به استانبول و سپس به پاریس فرستاد، در استانبول تلاش‌های امین الدوله به جایی نرسید و نخستین شرط تجدید روابط، عزل اعتمادالدوله بود. امین الدوله که به محض اطلاع از خبر فتح هرات، برای حل مشکل راه پاریس را پیش گرفت و امیدوار بود شاید به وساطت ناپلئون سوم - امپراتور فرانسه - به اختلافات موجود پایان بخشید. دولت انگلستان که متوجه شد شرایط پیشنهاد سفیر او در استانبول رد شده، در ربیع الثانی سال ۱۲۷۳ جزیره خارک را متصرف شدو تا اهواز پیش رفت، در چنین شرایطی مذاکرات بین ایران و انگلستان به وساطت امپراتوری فرانسه ادامه یافت و سرانجام در رجب ۱۲۷۳ معاهده پاریس بین ایران و انگلستان منعقد گردید و مقرر شد که انگلستان قشون خود را از بنادر و شهرهای ایران خارج کنند و ایران نیز سپاه خود را از هرات و افغانستان بیرون ببرد و بعدها از هرگونه ادعایی نسبت به آنها صرف نظر کند و در حل اختلافاتی که بین ایران و انگلیس ظهور می‌کند، ایران باید به حکمیت انگلیس راضی باشد.

معاهده پاریس که به موجب آن افغانستان به‌کلی از تحت تبعیت ایران خارج شد و دولت ایران را به عذرخواهی از سفیر انگلیس واداشت، باعث افزایش





میرزا تقی خان امیرنظام، برحسب معاهده تجاری که با دولت‌های خارجی بسته شده بود از آوردن اجناس آنها به ایران معنی نمی‌کرد. ولی به حرکات و عادات خود طوری سلوک می‌داشت (وانمود می‌کرد) که جنس خارجی را مردود می‌ساخت و کسی خریدار نمی‌شد. وی غالباً البسه‌های خود را از پارچه‌های تولید ایران تهیه می‌کرد و تصمیم داشت منابع ارزشمند مردم جهت خرید پارچه و منسوجات به خارج از کشور نرود.

آلبرت هوتستن هلندی امتیاز نفت دالکی بوشهر را که در آن زمان به نظر می‌رسید نفت قابل توجهی دارد، دریافت کرد ولی از انجام آن مایوس شد.

در سال ۱۲۵۰ شمسی، امتیاز بسیار مهمی به بارون جولیبوس دوربتر داده شد که این امتیاز علاوه بر راه‌آهن شامل استخراج تمام معادن کشور (به‌جز طلا، نقره و جواهرات) و استفاده از تمام جنگل‌ها و اجازه تاسیس شعبه پست، بانک و احداث خطوط تلگرافی در تمامی نقاط کشور می‌شد. چنین امتیازی با این قدرت بی‌سابقه بود که بعضی آنرا بخشش بزرگ دانسته و برخی آنرا فروش یک مملکت تعبیر کرده‌اند.

روسیه هم که در گرفتن امتیاز با انگلیس رقابت داشت از این امتیاز به خشم آمد خود صاحب امتیاز نیز متوجه گردید که انجام کار و استفاده از امتیاز ساده نیست و قبل از آنکه به نتیجه برسد لغو شد. ولی امتیاز بانک شاهنشاهی و نشر اسکناس را به مدت ۶۰ سال گرفت. میرزا حسین‌خان سپهسالار که عاقد این قرارداد بود با لغو امتیاز از صدارت کنار رفت (برای انجام این قرارداد، رویتر پنجاه هزار لیره به سپهسالار و پنجاه هزار لیره به یحیی‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه و ملکم سفیر ایران در لندن و مبالغی هم به دیگران رشوه داده بود (رهبران مشروطه - بیوگرافی اتابک - صفحه ۱۳)

قرارداد داری: ویلیام داری در سال ۱۲۸۰ شمسی (۱۳۱۹ هجری - ۱۹۰۱ میلادی) موفق به کسب امتیاز استخراج و بهره برداری و لوله کشی نفت و قیر ایران در سراسر ایران غیر از پنج ایالت (آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان) به مدت ۶۰ سال گردید. داری متعهد شد ظرف ۲ سال شرکت یا شرکت‌هایی برای بهره‌برداری از امتیاز تاسیس کند و از عواید حاصله ۱۶ درصد را به‌عنوان حق امتیاز به دولت ایران بپردازد و به‌علاوه بیست هزار لیره به صورت نقدی به ایران بدهد. این قرارداد پنج سال پیش از مشروطیت منعقد شد (امتیاز داری از جانب شاه، اتابک، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و نظام‌الدین غفاری (مهندس المالک)

مقدمات برکناری او فراهم گردید، به زندان افتاد و صفر سال ۱۲۵۱ به قتل رسید.

در چنین شرایط و محیط رعب‌آور، صاحبان کارگاه‌های نساجی که از سرمایه‌داران در بین مردم بودند و بیشترین مالیات از آنها گرفته می‌شد، در مقابل قراردادهای ننگین و خائنه انگلیس و فرانسه و روسیه به کلی از هستی ساقط شدند، کارگاه‌ها یکی پس از دیگری آهسته آهسته تعطیل شد و تولیدکننده به تاجر تولیدات کشورهای دیگر تبدیل گردید.

معبرالملک در یادداشت‌های خود که در مورد دربار و همسران شاه چنین می‌نویسد: زمانی که ناصرالدین شاه کشته شد، از ۸ زن داشت. زن‌های درجه اول ماهیانه ۷۵۰ تومان، زن‌های درجه دوم از ۵۰۰ الی ۲۰۰ تومان، زن‌های درجه سوم سالی ۵۰ تا ۱۰۰ تومان و دخترهای بزرگتر شاه سالی ۴ هزار تومان حقوق داشتند (باید توجه داشت که خرج یک عائله ایرانی معمولی در سال یک تومان بود) به این ترتیب می‌توان میزان دخالت زنان در امور مملکتی را تشخیص داد.

برای مثال وقتی شاه می‌خواست مویدالدوله را از حکومت خراسان برکنار کند، همسر او (دختر شاه) پدر را تهدید به بست‌نشینی نمود به‌همین دلیل شاه وی را عزل نکرد!

زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه، نکبت‌بارترین زمان این مملکت بوده است. سرآرتور هارونیک نویسنده کتاب یک دیپلمات در شرق می‌نویسد: "ناصرالدین‌شاه از نظر فکر و درایت کودک سالخورده‌ای بیش نیست از لحاظ استقامت مزاج چون نائی شکسته نحیف و ناتوان شده است". وضع عجیب کشور نیز به‌طور بسیار ناگواری اداره می‌شود و شرایطی را پیش آورده که هر دولت خارجی که بیشتر به متصدیان فاسد و بی‌دفاع کشور پول میداد یا با صدای رسائی آنها را تهدید می‌نمود؛ می‌توانست آنها را از پای درآورد و مجبور به اطاعت و تسلیم نماید. (تاریخ سیاسی معاصر ایران - سیدجلال الدین مدنی - صفحه ۴۸)

در این زمان صادرات پارچه ایران فلج شد و پارچه‌های خارجی جایگزین آن شد اما باز هم خارجیان اقناع نشدند، چشم طمع به معادن و منابع ثروت ایران دوختند و خواستار گرفتن امتیازات جدیدی بودند که شرح امتیازات اولیه به‌این شرح است:

در زمان ناصرالدین شاه یکی از اتباع انگلیس امتیاز راه آهن را گرفت اما در قسمتی از قرارداد قید گردید که کمپانی طرف قرارداد از معادن فلزات، نفت و قیر که در چهل مایلی طرفین راه‌آهن است بهره برداری خواهد کرد؛ این قرار داد انجام نگرفت و لغو گردید.

نفوذ این دولت در دربار تهران شدو اعتماد الدوله با خرسندی تمام، شرایط آنرا پذیرفت زیرا از بروز شرایط بدتر می‌ترسید و خدا را شکر می‌کرد که انگلیس در عزل او اصراری ندارد! اما دولت او پس از ختم جنگ با انگلیس، مدت چندانی دوام نکرد زیرا ناصرالدین شاه که از اختلال امور در عهد صدارت اعتمادالدوله آگاه بود، در محرم سال ۱۲۷۵ او را از صدارت عزل کرد و شخصاً زمام امور را در دست گرفت.

مقایسه امیر کبیر با میرزا آقاخان نوری

محمود حکیمی در کتاب داستان‌هایی از عصر ناصرالدین شاه می‌نویسد: میرزا تقی خان امیرنظام، برحسب معاهده تجاری که با دولت‌های خارجی بسته شده بود از آوردن اجناس آنها به ایران معنی نمی‌کرد. ولی به حرکات و عادات خود طوری سلوک می‌داشت (وانمود می‌کرد) که جنس خارجی را مردود می‌ساخت و کسی خریدار نمی‌شد. وی غالباً البسه‌های خود را از پارچه‌های تولید ایران تهیه می‌کرد و تصمیم داشت منابع ارزشمند مردم جهت خرید پارچه و منسوجات به خارج از کشور نرود. در عهد صدارت امیر کبیر، اهالی کاشان، اصفهان و خراسان در شعرایی بسیار پیشرفت کردند به نحوی که وی دستور داد به جای شال کشمیری که سود آن نصیب کشورهای خارجی می‌شد، در کرمان شال بیافند که منسوب به امیر نمایند. اهالی کرمان الحق نیکو از عهده این کار برآمدند و هر طاقه شال متداول و معمولی به سی تومان و چهل تومان قیمت می‌رسد و اکنون از آن شال‌ها - موسوم به شال امیری - هنوز در ایران باقی است.

وضع سیاسی جهان در آغاز سلطنت محمدشاه:

دولت روسیه از اوج قدرت دولت انگلستان در بالکان نگران است و نفوذ این دولت را در عثمانی و ایران روز افزون می‌بیند ولی توانایی توسل به زور را ندارد. در این زمان میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی حضور خود را در دربار محمدشاه با ایستادن در مقابل کلیه دولت‌های اروپایی انجام می‌داد و نبض کشور را در دست داشت. مورخین بالاتفاق به لیاقت و وطن‌پرستی وی اعتراف کرده و از وی به‌عنوان یک شخصیت ممتاز یاد می‌کردند وی در زمان صدارت بر محمدشاه تسلط کامل داشت. واتسون مورخ انگلیسی از جهت این تسلط او را با کاردینال مازارن در زمان لوئی چهاردهم - پادشاه فرانسه - مقایسه کرده که پس از تاج‌گذاری محمدشاه، قائم مقام با عمال خارجی مخالفت کرد و حاضر به انعقاد قرار داد تجاری با انگلیس نشد لذا



از دست رفتن قسمت‌هایی از خاک ایران در شمال و شرق و آمادگی گروه‌های زیاد از مردم برای تحول و انقلاب که آزمایش آن را در واقعه تنباکو نشان داده بودند، ظلم و تعدی عمال حکومت مانند عین‌الدوله و شاهزادگان قاجار و سازمان‌های زائد و پرخرج سلاطین و صدراعظم و مسافرت بی مورد و بیهوده به اروپا و نفرت کلی از ترتیب اداره مملکت در این زمان خشم مردم را برانگیخت.

مهر و امضاء شد (پنجاه سال نفت ایران - صفحه ۲۵۴) در قانون اساسی دادن هر نوع امتیاز موقوف به تصویب مجلس گردید اما مجلس اول بعد از مشروطیت نه امتیاز داری را تصویب و نه رد کرد که این خود موجب نگرانی دارنده امتیاز شد.

مشروطیت ایران: آغاز انقلاب و عوامل آن

مشخص نیست چه روزی انقلاب شروع شد و چه کسی و یا اشخاصی آغازگر آن بودند ولی آثار آن از مردم مردمی که کار خود را از دست دادند، مردمی که تولید و کارگاه خود را در اثر ورشکستگی نابود دیدند، مردمی که از حضور عمال بیگانه جز تجاوز و بی‌حرمتی چیزی ندیدند، مردمی که توان اعتراض نداشتند، توهین‌هایی که خارجیان به سرکردگان مملکت روا می‌داشتند؛ دلایل بروز مشروطیت شد.

به خصوص پس از شکست ایران در دو جنگ با روسیه و انعقاد قراردادهای ننگین گلستان و ترکمان‌چای و برقراری کابینتولاسیون.

بی‌اعتباری دولتمردان در خارج از کشور به علت بی‌لیاقتی، توسعه ارتباط ایران و بعضی ممالک اروپائی، آگاهی بعضی از ایرانیان از وضع ممالک اروپا و امتیازهایی که دولت‌های روس و انگلیس در ایران به دست می‌آوردند، عدم توجه زمامداران ایران به حقوق واقعی مردم و توجه به سرنوشت مملکت (در این زمان دیگر هیچگونه از تولید صنایع ایران خبری نبود و کنترلی بر واردات به ایران انجام نمی‌شد. روسیه، انگلیس و فرانسه محصولات خود را به ایران می‌آوردند و صنایع ایران را یکی پس از دیگری فلج می‌نمودند.

آنها ارزش‌های ایران را چپاول می‌نمودند و خواربار و میوه‌جات ایران به اضافه سیلات را به جای اجناس خود از ایران خارج می‌نمودند و دیگر از پوشاک و تولیدات پارچه و ایرانی خبری نبود.)

همچنین از دست رفتن قسمت‌هایی از خاک ایران در شمال و شرق و آمادگی گروه‌های زیاد از مردم برای

تحول و انقلاب که آزمایش آن را در واقعه تنباکو نشان داده بودند، ظلم و تعدی عمال حکومت مانند عین‌الدوله و شاهزادگان قاجار و سازمان‌های زائد و پرخرج سلاطین و صدراعظم و مسافرت بی مورد و بیهوده به اروپا و نفرت کلی از ترتیب اداره مملکت در این زمان خشم مردم را برانگیخت به خصوص این که خزانه دولت از خزانه شاه جدا نبود و عواید دولتی را شاه مانند ثروت خود صرف امور دلخواه می‌کرد! در این شرایط، فشار مالیاتی مردم را خرد کرده بود برای مثال طی یک سال از دهقانان که ۸۰ درصد جمعیت مردم را تشکیل می‌داد، ۴ نوع مالیات اخذ می‌شد! به این ترتیب صدای فریاد و اعتراض مردم نیرومندتر شد، کم کم شکل عصیان گرفت و در سراسر ایران، انجمن‌های مخالف با دولت تشکیل شد.

پسران ناصرالدین‌شاه:

مثلاً ذالت، تعدی به حقوق مردم، چپاول سرمایه‌های مردم بی‌گناه، اذیت و آزار و خشونت را باید به نام ناصرالدین‌شاه کامران میرزا (حاکم تهران) و ظل‌السلطان (حاکم اصفهان، شیراز، گلپایگان، یزد، فارس، بروجرد، کرمانشاهان، خوانسار) در نظر داشت.

• ظل‌السلطان: ناصرالدین شاه فرزندان زیادی داشت اما هیچ یک از آنها به بی‌رحمی و قساوت فرزند بزرگ او مسعود میرزا ملقب به ظل‌السلطان نبودند. البته مورخان عصر ناصری همچنان که از او می‌ترسیدند او را با واژه‌های بزرگ فریبنده می‌ستودند (تصویر ظل سلطان در حالی که با شئل ترمه ایران ملبس است توسط عکاس آلمانی در ۱۵۰ سال قبل گرفته شده است.)



اما تمام وقایع نگاران خارجی که در عصر ناصرالدین‌شاه در ایران حضور داشتند از قساوت، بی‌رحمی، فساد و تجاوزات او بر مردم داستان‌ها نوشته‌اند و او را بسیار

بی‌رحم و جنایت‌کار توصیف نموده‌اند. ظل‌السلطان برای مدت‌های مدید حاکم مطلق العنان اصفهان یزد، فارس، بروجرد، لرستان، کرمانشاهان، گلپایگان و خوانسار بود اما ناصرالدین شاه در اثر شکایت‌های بسیار مردم، او را برکنار کرد البته برکناری او مدتی طول نکشید و بار دگر حاکم اصفهان شد و همچنان به ظلم و ستم مشغول گردید!

ظل‌السلطان بسیار طماع و پول‌پرستی بی‌همتا بود! و برای به‌دست آوردن پول به هر کاری دست می‌زد. اکثر ایالات تحت حکومت او در جنوب ایران بود. یکی از گزارش نویسان انگلیس درباره غارت‌گری‌های ظل‌السلطان و پسرش جلال‌الدوله گزارش‌های شگفت‌انگیزی نوشته است. وی می‌نویسد: "هر ثروتمندی که در حوزه وی فوت می‌کرد، ماموران ظل‌السلطان بلافاصله برای مصادره ثروت وی اقدام می‌کردند. یکی از این افراد مشیرالملک بود که پس از مرگش کلیه ثروت او را چپاول کرده و ضبط نمود." ظل‌السلطان گذشته از حرص و طمع، اندامی نامتناسب و چهره‌ای زشت داشت.

چون در کودکی بر چشم چپش ضربه‌ای وارد شده بود، پلک آن چشم همواره فرو افتاده به نظر می‌رسید و این موضوع بر زشتی او می‌افزود با وجود اینها شاهزاده فکر می‌کرد که بسیار زیبا و خوش اندام است! لذا دوست داشت که در صندوق خانه خویش، البسه گوناگون داشته باشد از همین رو نمونه‌ای از لباس‌های رسمی تمام سلاطین اروپا را تقلید کرده بود و بر تن می‌کرد.

یک روز برحسب اتفاق عکس دوک گوت به دستش رسید و چون آن شاهزاده را در لباس‌های ژنرال انگلیسی مشاهده کرد به نماینده تجارتخانه هلنس که در مجلس وی حاضر بود گفت: من میل دارم که لباسی نظیر این مرد داشته باشم. وی گفت: چون این لباس به رنگ سرخ است و اگر این لباس درست به‌اندازه بریده و دوخته نشود متناسب و زیبا نخواهد بود. اگر اجازه دهید از بدن والا حضرت اندازه‌هایی بردارم.

ظل‌السلطان چون مانند پدرش تصور می‌کرد اگر دست زیر دستان به تن او برسد نهایت بی‌احترامی است با خشم گفت خیر لازم نیست. فقط به خیاط بنویس که نظیر این لباس را برای جوان خوش اندامی که قامتش از دوک گوت بسیار موزون‌تر و شاهانه‌تر است تهیه کند. این نماینده به خود دستور داد که هنگام برش لباس ظل‌السلطان، خمره شرابی را پیش چشم مجسم کنند! ولی باز وقتی که لباس به ایران رسید برای شاهزاده تنگ بود!!!

